

تمایلات سرگرفته

و عقده حقارت

تمایلات سرگرفته

انسان موجودی است نیازمند به غذا و خواب و خانه احتیاج دارد؛ سوالات اینها از نظر روحی تمایلاتی دارد؛ دانش میخواند شخصیت داشته باشد؛ سالم و قوی باشد؛ از ناکامی و شکست دور باشد، عیب و نقی نداشته باشد؛ نیازمندیهای انسان بیرونی که باشد؛ باید از نامشروع ارشاد گردد؛ در چنین صورتی آدمی در خود حالت سکون و آرامش احساس می کند؛ حال او مانند گرسنه ایست که غذا خورده باشد؛ دیگر ناراحتی و اضطراب ندارد؛ اگر تمایلات و خواسته های ما پاسخی داده نشود؛ تشنجی در ما بوجود می آید؛ روح و جسم ما مکرر میگردد؛ عکس العمل این تشویق؛ همانند خونی که در تمام بدن ما جریان دارد؛ در فکر و حواس ما در شش می دواند؛ و میزان خود در غم حواس؛ اثر نامطلوبی بر جای میگذارد و در نتیجه **تعادل روحی ما** بهم میخورد؛ روانشناسان، بگویند (۱) وقتی مدتی به شخص غذا ندهند؛ در دروسه خود نوعی تشنگی و درد حس می کنند؛ این حس در اثر تشنگالی است که در دیوانه معده او پدید می آید.

کودکانی که در تنه آنها مبنی مواد لازم موجود نیست؛ در برابر آن نیز یک نوع حساسیت خاصی داشته؛ تمایل شدیدی بر آن زمینها دارند؛ مثلاً بعضی از قبایل آفریقا که در ناحیه آنها نمک کم است میل شدیدی به نمک در آنها پیدا می شود. روانشناسان (۲) این نوع خواسته های

(۱) - اصول روانشناسی تألیف: نرمان ل. مان ترجمه محمود ستامی.

(۲) - مبانی فلسفه تألیف: دکتر علی اکبر سیاسی.

اشباع نشده را تمایلات سرگرفته می نامند.

انسان از همان کودکی علاوه بر لباس و غذا دلش میخواند برای خود شخصیتی بوجود آورد؛ لذا گاموینگاه از خود ابتکاراتی بروز میدهد؛ اگر پدر و مادر آموزگار آنها را مورد تشویق قرار دهند؛ از نظر روحی رشد نموده؛ استعدادهاش تکامل می یابد؛ ولی برخی از اولیاء و مربیان بجای کمک و آماده کردن میدان فعالیت؛ تودهنی باورده، صدای او را در گلویش خفه می کنند. اینکار علاوه بر اینکه بر رشد جسمی و روحی او لطمه میزند؛ اصولاً از این رفتار گذر؛ خاطر جماعتی برایش پدید می آید؛ که همیشه مانند سربانی روح او را آزاد نمیرساند؛ همیشه و هر کوی که در دوران خردی از نوازش و مهر طبیعی پدر و مادر محروم مانده باشد علاوه بر اینکه بهتر بیت اولطمه وارد می آید؛ همیشه از این بحر دینیت **عقده ای** در زوایای روحش باقی میماند؛ که در زمان های آینده بطور بیان آوری ظهور خواهد کرد. کودکانی که همیشه در خانه سبب جلا بوده اند؛ و همه مشکلات بر دوش آنان گذاشته شده بوده است؛ موقعی که پدنیای زندگی و اجتماعی قدمی گذارند؛ سعی می کنند کمبود خودشان را بصورت تحکیم و تحقیر دیگران تحمیل نمایند.

انسان تنها موجودی است که همیشه میخواند موجودیت خود را از زیبایی کند؛ جنبه های مثبت و منفی خود را بسنجد؛ ببیند چندمرده حلاج است؛ در چنین مواردی است که بطور ناگه از احساس سهیبت های منفی خود ناراحت شده؛ یأس و حرمان سر پای وجودش را فراموش می گیرد؛ و گرفتاری نوع حقارت و کمبود میگرد؛ بسیاری از دختران و پسران از طریق رقیافه شکل درنگ مودبندگی و کوتاهی خود روح میبند؛ و از این رفتار همیشه هاله ای از غم و اندوه گرد چهره شان وجود دارد؛ بیش از آنکه وارد اسلم موسوع شویم؛ باید باین نکته توجه داشت که بطور کلی هر احساس کمبودی را نمیتوان بطور درست جزو عقده حقارت شمار آورد؛ جنس از مطالعه عمیقی این حقیقت آشکار میشود که همه افراد در مقام تشنگی و مقایسه، دچار یک نوع کمبود میباشند.

زیرا؛ احساس کمبود در برخی از افراد عامل پیشرفت و تکامل است؛ دانش آموزی ممکن است در درسی خود را نتواند ببیند؛ درک این نکته حس رقابت او را تحریک کرده؛ و او دانش سارد که کمبود خود را تصدیق کند؛ و با شخصی توجه به نقصان اخلاقی خود پیدا کرده؛ سعی کند که آن خوی بد را ترک گوید؛ بنا بر این بطور کلی هر نوع احساس کمبودی را نمیتوان عقده شمرد، زیرا تمایلات ارضاء نشده تنها در صورتی تشکیل عقده میدهد که شخص خودش را از جریان آن

عاجز بیند .

بسیاری از کشورها که از نظر امکانات جغرافیائی دچار کمبود و مشقت میباشند ؛ همین تقصیر شده که تحولات شگرفی در تمام شئون زندگی خود بوجود آورند .

* * *

انسان وقتی گذشته خود را بررسی می کند ؛ بجنبه های منفی خود پیر خورده می کند ؛ در این هنگام احساس حقارتی در خود میباید ؛ مثلاً دختری از لاغری مفرط خود نوعی میر دپسری از بلندی قرق الماده خود احساس ناراحتی می کند ؛ کودکی که بدون بر خورداری از مهر و محبت پدرانه بزرگ شده اند همیشه آرزوی می کنند که آبگاش سایه پدر را بالای سر خود میدیدند ؛ و بیشتر تربیت میشدند و آبگاش پدر و مادرشان بوظیفه هم خود آشنا بود و کانون خانواده را از جهنم سوزان به بهشت برین تبدیل میکردند ؛ این نوع جنبه های منفی در آدمی رنج و اندوهی بوجود می آوردند ؛ که از نظر روانی بنام عقده حقارت نامیده میشود ؛ روی این اصل عده ای از افراد اجتماع دچار یک نوع بیماری بنیانی هستند و آن بیماری است از عقده حقارت که شب و روز پیر خورداری از امکانات زندگی خود خوری کرده روحشان گرفتار کابوس های وحشتناکی میباشد .

(پایه از صفحه ۳۵)

این دو امر که در میان شما می گذارم از عهدی که جدا نشده اند تاریخیات بر من وارد شوند ای مردم ! بدانید ؛ بسیاری از امانی که قبل از شما زندگی می کردند در گمراهی افتاده اند زیرا راه مستقیم نداشتند (که به پیغمبر شرط می باشد) راه مستقیم خدا در میان امت اسلامی هستم ؛ راهی که خدا حرکت در آن را در شما امر کرده است ؛ و بعد از من نیز علی علیه السلام پس از وی نیز فرزندان آن بزرگوار ، امامان و پیشوایان دینی شما می باشند ، از آنان تبعیت کنید . هان ای ساداتان هم اکنون از بنای خود حرکت کنید ؛ و در حضور من با امام و پیشوای خویش علی (ع) بیعت کنید و با امامت وی اقرار نمایید (و این را نیز بدانید) که من بیعتی بر خدا کرده و از او امر و دستورات اوست می کنم و علی (ع) نیز همینطور و هر که از بیعت علی استناع و رزد بر خود ظلم کرده و بشرط خویش اقدام نموده و هر که با من برورد گاردل کند یا امیر المؤمنین علی بیعت نماید ؛ و در یادش ظلم آرا خواهد دید .

سخنان پیغمبر جنبشی عظیم در میان جمعیت ایجاد کرد و همه در میان جمعیت افتاد ، در این هنگام بود که عالی تنبیت گویان از جای خود بسوی علی (ع) حرکت کرد و چنین

گفت : « هُنَيْئًا لَكَ يَا بَنِي طَالِبٍ اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَهُوَ مَوْلَى سَائِرِ

بعضی از روایات وارده از امامه نیز چنین گفت : « يَخِيخُ لَكَ يَا عَلِيُّ ! »